

معرفت‌شناسان

Saul Aaron Kripke

سول آرون کریپکی (- ۱۹۴۰)

کریپکی یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان اواخر سده بیستم است. او در عین حال یکی از سرآمدان منطق ریاضی است و آثاری در زمینه‌های منطق موجهات و منطق شهودی و نظریه مجموعه دارد؛ اکثر نوشته‌های منطقی او اهمیت فلسفی هم دارند. او تأثیر و سهم مهمی در حوزه‌هایی از قبیل مابعدالطبیعه و فلسفه زبان و معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن و فلسفه منطق و ریاضیات داشته است. کریپکی به‌ویژه به سبب دیدگاه‌هایش درباره موضوعات زیر شناخته شده است: موضوعاتی مانند مفهوم ضرورت؛ این همانی و جهان‌های ممکن؛ ذات‌گرایی (به این معنا که اشیا دارای خصوصیات ذاتی هستند)؛ مسئله نام‌های خاص و چگونگی ارجاع آنها به اشیا و نحوه معنی داشتن آنها؛ نسبت بین مفاهیم مختلف ضرورت؛ تحلیل‌یت؛ مفهوم پیشینی؛ مسئله مفهوم باور و مسائل مربوط به آن؛ مفهوم حقیقت و مسائل مربوط به آن؛ شک‌گرایی؛ مفهوم پیروی از قاعده؛ مبحث زبان خصوصی ویتگنشتاین. در این نوشته فقط درباره موضوعات این همانی و نام‌های خاص و ضرورت و ذات‌گرایی بحث خواهد شد.

زندگی

کریپکی در ۱۹۴۰ در نیویورک به دنیا آمد؛ پدرش خاخام و معلم بود. خانواده او پس از به دنیا آمدنش به آماها، نبراسکا، مهاجرت کردند و دوران کودکی‌اش در آنجا گذشت. قابلیت‌هایش در حوزه ریاضیات و علایق‌اش به مسائل فلسفی را در اوان نوجوانی آشکار شد. ۱۸ سال سن داشت که مقاله‌ای درباره تمامیت علم دلالت (semantics) نوشت که در مجله **منطق نمادی** (*The Journal of Symbolic Logic*) منتشر شد. او در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد و بعدها در دانشگاه پرینستون (از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶) و هاروارد (از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸) تدریس کرد. او سپس

دانشیار دانشگاه راکفلر (۱۹۶۸) و بعدها در (۱۹۷۲) استاد همان دانشگاه شد. در ۱۹۷۷ به پرینستون برگشت. در ۱۹۷۳ برای ایراد سخنرانی‌های جان لاک به دانشگاه آکسفورد دعوت شد، و بنابراین تاکنون جوان‌ترین سخنران این سخنرانی‌ها می‌باشد.

این همانی و نام‌های خاص و جهان‌های ممکن

کریپکی در اوایل دهه ۱۹۶۰ به این موضوعات پرداخت و درباره آنها موضعی مطرح کرد که نخست تعجب و سوءظن دیگران را در پی داشت اما به تدریج به نحو گسترده، صاحب‌نظران آنها را پذیرفتند. دیدگاه‌های او در باب این موضوعات در کتابش *نام‌گذاری و ضرورت* (۱۹۸۰، *Naming and Necessity*) منتشر شد که حاوی سه سخنرانی او در ژانویه ۱۹۷۰ در پرینستون به همراه یک پیش‌گفتار و ضمایم است.

کریپکی معتقد است که «این همانی» نسبتی است بین شیء و خودش، و هرگز بین دو چیز، «این همانی» برقرار نیست؛ و علاوه بر این صدق این همانی همواره ضروری است. به این ترتیب اگر در جایی این همانی صادق باشد، صدق آن ضرورت خواهد داشت، و این امر یکی از قضایای منطقی و جبری مسور (quantified model logic) است؛ اما بعضی از فیلسوفان معتقدند که مثال‌هایی وجود دارد که این آموزه کریپکی را زیر سؤال می‌برد و در معرض تردید قرار می‌دهد. به طور مثال می‌گویند این همانی «شاعر بزرگ فارسی در سده هفتم هجری» با «نویسنده گلستان» ضروری نیست بلکه تصادفی (contingent) است. کریپکی در پاسخ این گونه اشکالات و در خصوص حل این گونه مثال‌های نقیض می‌گوید آنچه در اینجا تصادفی (یعنی غیرضروری) است نیل شخص واحد به هر یک از این دو عنوان جدا از هم است، و این به هیچ وجه باعث نمی‌شود که این همانی شخص با خودش از بین برود. سعدی همواره با خودش این همان است حتی اگر نه شاعر باشد نه نویسنده گلستان.

نکته اخیر درحقیقت بنیادی‌ترین آموزه کریپکی درباره نام‌های خاص را در دل خود دارد. بر طبق این آموزه وقتی به طور مثال می‌گوییم «ممکن بود سعدی هرگز گلستان را ننویسد»، در واقع وضعیتی را توصیف می‌کنیم که ممکن است سعدی، که نویسنده گلستان است، در آن وضعیت راهی را کاملاً متفاوت از آنچه پیموده است در پیش بگیرد. به تعبیر دیگر، این جمله از یک «دنیای ممکن» خبر می‌دهد، دنیای ممکنی که شامل خود سعدی هم است اما سعدی در آن، دیگر نویسنده گلستان نیست.

کرپیکی درخصوص جهان‌های ممکن بیان هستی‌شناختی مفصلی که دارای جزئیات مسئله باشد ارائه نمی‌کند، اما در عین حال با بیان دیگری که دیوید لویس در ۱۹۶۸ در پیش نهاد و به نظریه «همتا» (counter part) مشهور است مخالفت می‌کند. به عقیده کرپیکی جهان‌ها تحلیل سودمندی از مفاهیم وجهی (modal) ما به دست نمی‌دهند، بلکه بیشتر منعکس‌کننده شهودهای وجهی از پیش موجود ما هستند، و به تصور او ما برای فلسفی‌ترین اهداف مان هم هیچ نیازی به مفهوم جهان‌های ممکن نداریم. یک نام خاص معمولی همیشه به همان چیز در «جهان‌های ممکن دیگر» دلالت می‌کند که در جهان واقعی به آن دلالت می‌کند. کرپیکی برای توضیح این رفتار اسم‌های خاص اصطلاح «نشان‌گر صلب» (rigid designator) را به کار می‌برد، و مقصودش از نشان‌گر صلب چیزی است که در هر جهان ممکن، شیء واحدی را نشان‌گری می‌کند - در مقابل این، نشان‌گر غیرصلب یا عرضی وجود دارد، و آن چیزی است که در هر جهان ممکن شیء واحدی را نشان‌گری نمی‌کند. البته کرپیکی تأکید می‌کند که سخن گفتن از نشان‌گر صلب به این معنا نیست که مدلول واحد آن در هر جهان ممکن وجود دارد؛ به طور مثال می‌توان گفت که اگر والدین سعدی ازدواج نکرده بودند سعدی وجود نمی‌داشت. پس به این ترتیب از دیدگاه او نام‌های خاص نشان‌گرهای صلب هستند. با این همه بعضی‌ها معتقدند که این کوشش کرپیکی درباب نام‌های خاص و نشان‌گر صلب بودن آنها نمی‌تواند تردید را در این باره برطرف سازد که نام «سعدی» در او گزاره «سعدی گلستان را نوشت» و در «سعدی ممکن بود گلستان را بنویسد» به شخص واحدی دلالت می‌کند.

فرض کنیم کسی بگوید «حافظ خواجه شمس‌الدین محمد است». به نظر می‌رسد که این جمله یک «این همانی» درست را بیان می‌کند که در آن دو نام خاص آمده است: اول، حافظ؛ و دوم، خواجه شمس‌الدین محمد. بر طبق عقیده کرپیکی هر دو نام خاص، نشان‌گر صلب هستند و بنابراین در هر جهان ممکن شیء واحدی را نشان‌گری می‌کنند که در جهان واقعی نشان‌گری می‌کنند. اما می‌دانیم که این دو نام خاص در جهان واقعی شخص واحدی را نشان‌گری می‌کنند، پس نتیجه می‌گیریم که آنها در هر جهان ممکن نیز همان شخص واحد را نشان‌گری می‌کنند؛ و چون به عقیده کرپیکی «این همان» همواره ضروری است بنابراین جمله‌ای که می‌گوید «حافظ خواجه شمس‌الدین محمد است» باید یک حقیقت ضروری باشد. در اینجا گاهی تصور کرده‌اند که چون محتوای جمله مورد بحث را نمی‌توان به نحو پیشینی دانست، پس این جمله نمی‌تواند

حقیقت ضروری باشد و بنابراین محتوای آن به اصطلاح تصادفی است. کریپکی می‌گوید که سخن معرفت‌شناختی شایع زمینه‌ای فراهم کرده است که در آن این احساس بسیار نیرومند در ما پدید آمده است که تصور کنیم هرگاه نتوانیم چیزی را با توجیه پیشینی بدانیم در آن صورت آن چیز باید تصادفی باشد. کریپکی می‌گوید فکر می‌کند که این احساس نادرست است زیرا یک خطای معرفتی بنیادی است و از خلط بین «مفهوم معرفتی پیشینی بودن» با «مفهوم مابعدالطبیعی ضرورت» ناشی می‌شود. به تعبیر دیگر، جمله «حافظ خواجه شمس‌الدین محمد است» حقیقتی است پسینی و ضروری. و بنابراین از دیدگاه کریپکی، و برخلاف فلسفه شایع، «ضروری» مساوی با «پیشینی» نیست.

نظریه‌های مربوط به نام‌های خاص که در سنت فرگه و راسل پرورده می‌شوند بر این نکته تأکید می‌کنند که جمله «حافظ خواجه شمس‌الدین محمد است» حقیقتی است صرفاً تصادفی، بر طبق این گونه نظریه‌ها مرجع (referent، مدلول، نشان‌گیر) یک نام را یک توصیف معین (یا برطبق ویرایش‌های جدید این نظریه‌ها، یک دسته توصیف معین) تعیین می‌کند که با نام مرتبط است. این گونه نظریه‌ها اغلب بر آن هستند که توصیف معنای نام را به دست می‌دهد. چون توصیف مرتبط با «حافظ» ممکن است با توصیف مرتبط با «خواجه شمس‌الدین محمد» متفاوت باشد، و چون این توصیف‌ها در بعضی جهان‌های دیگر، مرجع متفاوت داشته باشند، طبیعی است تصور شود که جمله «حافظ خواجه شمس‌الدین محمد است» جمله‌ای تصادفی است درست به همان طریق که «سعدی نویسنده گلستان است» جمله‌ای تصادفی است. کریپکی این دیدگاه را رد می‌کند. به عقیده دو نام هنگامی که برای نخستین بار وضع می‌شود پیوند آشکاری با مرجع خود می‌یابد، و استعمال‌های بعدی آن نام به این مرجع ارجاع می‌دهد زیرا این استعمال‌ها با وضع نخستین بی‌پیوند نیستند. استعمال‌های بعدی مرجع نام را به مثابه چیزی که نتیجه ارضای توصیف‌های معین مرتبط با نام است مرجع خود قرار نمی‌دهند؛ به تعبیر دیگر این توصیف‌ها در ارجاع نام به مرجع وضع اول تأثیری ندارند.

ضرورت و ذات‌گرایی

ذات‌گرایی (essentialism) دیدگاهی است که بر طبق آن اشیا پاره‌ای خصوصیات مهم و معین را ضرورتاً دارند، به گونه‌ای که نمی‌توانند بدون داشتن این خصوصیات وجود داشته باشند. در اوایل دهه ۱۹۶۰ تصور می‌شد که مفهوم «ضرورت» مفهومی ناسازگار و نامنسجم است. اما حتی

فلسوفانی که معنی‌داری مفهوم «ضرورت» را می‌پذیرفتند و به وجود پاره‌ای حقایق ضروری معتقد بودند نوعاً ذات‌گرایی را غیرقابل قبول می‌دانستند. به هر حال در آن دوره از فیلسوفان غربی کسی از ذات‌گرایی طرفداری نمی‌کرد.

در حقیقت بخش عمده‌ای از این عدم طرفداری از ضرورت و ذات‌گرایی احتمالاً از خلط بین ضرورت و تحلیلی بودن سرچشمه می‌گرفت. همان‌گونه که کریپکی بر این نکته اصرار کرد که «پیشینی» و «ضرورت» دو مفهوم متمایز و جدا از یکدیگر هستند، درست به همان سان تأکید کرد که تحلیلی بودن نیز مفهوم سومی است که نباید با دو مفهوم دیگر، یعنی با ضرورت و با پیشینی بودن، خلط شود. او معتقد است که خلط بین تحلیلی بودن و ضرورت در واقع، اساس مهم‌ترین استدلال‌ها بر ضد ذات‌گرایی را تشکیل می‌دهد. کسانی، مانند کواین، که بر ضد ذات‌گرایی استدلال می‌کردند مدعی بودند که گفتن اینکه شیء خصوصیتی را ضرورتاً دارد به طور مطلق بی‌معنا است، و این سخن فقط نسبت به راه معین و خاص ارجاع به آن شیء معنا دارد. به طور مثال، اگر عدد ۴ با عبارت «تعداد سیاره‌ها» نشان‌گری شود، در این صورت، این عدد وصف شمردن سیاره‌ها را ضرورتاً دارد، اما اگر این عدد فقط با «۴» نشان‌گری شود دیگر وصف شمردن سیاره‌ها را ندارد. بنابراین نسبت‌دادن خصوصیت ضروری به شیء به نحو مستقل از هرگونه نشان‌گری در حقیقت معنا ندارد.

سخن کسانی مانند کواین در صورتی ممکن درست در نظر آید که ما نتوانیم به دقت مفهوم ضرورت را از مفهوم تحلیلی بودن تمیز دهیم، زیرا به طور مثال جمله «عدد سیاره‌ها سیاره‌ها را می‌شمارد» جمله‌ای است که به نظر تحلیلی می‌آید اما جمله «۴ سیاره‌ها را می‌شمارد» نه. اما هنگامی که تحلیلی بودن را کنار می‌گذاریم و آشکارا بر ضرورت متمرکز می‌شویم، این مسئله دیگر در جملات زبان ما مطرح نمی‌شود. بلکه به جای آن این سؤال را می‌پرسیم که آیا شیء خاصی خصوصیت خاصی را داشته باشد. اگر در اینجا آن شیء خاص «عدد ۴» و آن خصوصیت خاص «شمردن سیاره‌ها» باشد، پاسخ منفی است زیرا به راحتی می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن منظومه شمسی طرح دیگری داشته باشد. اما اگر آن خصوصیت خاص «مربع بودن» باشد پاسخ مثبت است، زیرا جهانی وجود ندارد که در آن ۴ مربع نباشد (البته ممکن است که نام ۴ بر ۴ ارجاع ندهد. اما در چنین جهانی، ۴ - در آن جا هر چه نامیده شود - باز مربع خواهد بود).

کریبکی استدلال کرد که اشیای معمولی نیز خصوصیات ذاتی دارند. مثلاً یک میز خاص (= م) را در نظر بگیرید که از چوب ساخته شده است. به عقیده‌ی کریبکی هرچند میزها ممکن است از مواد دیگر نیز ساخته شوند، چنین امکانی برای «م» وجود ندارد؛ با اینکه البته این موضوعی تجربی است که «م» این خصوصیت را دارد. اما این نکته‌ی اخیر فقط نشان این است که این موضوع؛ موضوعی پسینی است نه اینکه تصادفی است. به عقیده‌ی او نمی‌توان جهانی تصور کرد که «م» در آن از چوب ساخته نشده باشد.

کریبکی در اینجا و در سایر نوشته‌ها فلسفی‌اش به «شهود» عمیقاً اعتماد می‌کند. او تأکید می‌کند که مفاهیمی که ما در فلسفه با آنها سروکار داریم، به هر حال مفاهیم خود ما هستند، و بنابراین بهترین شاهد چگونگی به هم پیوستن آنها فقط از نحوه‌ی اندیشه‌ی ما درباره‌ی آنها برمی‌خیزد.